پژوهشی در اشعار عربی مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه

دکتر سعید واعظ
عضو هیأت علمی دانشگاه
علامه طباطبایی

چکیده

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، نوشته عزالدین محمود کاشانی یکی از آثار گرانبهای عرفانی منثور فارسی در موضوع تصوف واخلاق است که در میان آثار فارسی قرن هفتم به بعد کم نظیر است. دوستان و مریدان کاشانی، پیوسته از او می خواستند تا عوارف المعارف شیخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس الله روحه را به فارسی ترجمه کند و او به عللی تن به این کار نمی داد تا سرانجام در برابر درخواست دوستان سرتسلیم فرود آورد و تصمیم گرفت کتابی به فارسی نویسد که افزون بر مطالب عوارف، مضامین بکر و نو دیگری را نیز در برداشته باشد. این کتاب حاصل این تلاش است.

مصباح الهدایه را اوّلین بار در سال ۱۳۲۵ شمسی، استاد فرزانه روانشاد جناب آقای جلال الدین همایی رضوان الله تعالی علیه با افزودن تعلیقات و مقدمه ای بی بدیل – که به نظر اینجانب ارزشی همسنگ بل بیش از خود کتاب دارد– تصحیح، و به شیفتگان متون عرفانی عرضه کرد.

با اینکه روانشاد در ترجمه و تعیین مستندات بیتهای عربی عنایت و استقصای فراوان نمود، ترجمه و تعیین مستندات برخی ازبیتها خواسته یا ناخواسته از نگاه تیزبین آن زنده یاد به دور ماند.

نگارنده در این مقاله سر آن دارد که با بضاعت مزجاۀ خود به منظور تجدید نام و یاد آن فقید سعید در حد امکان به ترجمه و تعیین مستندات این بیتها بپردازد. امید است قبول افتد و در نظر آید.

کلید واژه : شعر عربی، مصباح الهدایه، نثر عرفانی، جلال الدین همایی، ترجمه.

دریافت مقاله : ۸۳/٦/۲۷ پذیرش مقاله: ۸۳/۸/۱٦

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

سَقَتْنی حُمی ا الحُـبِّ رَاحــَةُ مُقْلَتی و کأسی مُحَیّا مَن عَنِ الحُسْنِ جَلَّتِ

مقدمه ص ١٦

چشمم مرا از جام رخسار او که فراتر از توصیف است شراب دوستی نوشانید.

این بیت مطلع قصیده تائیّه معروف ابن فارض مصری شاعر دوره عباسی است(ابن الفارض، ١٤١١: دیوان، ص ٦٤). این قصیده شرحهای معروفی دارد که ازجمله می توان از مشارق الدراری تألیف سعیدالدین سعید فرغانی نام برد. این شرح با مقدمه و تعلیقات ممتّع و عالمانه جناب آقای سید جلال الدین آشتیانی در سال ١٣٩٨ هجری قمری جزء سلسله انتشارات انجمن فلسفه وعرفان اسلامی به چاپ رسیده است(فرغانی،١٣٩٨: ص ٨١).

* * *

تَنَازَعَ النَّاسُ فی الصُّوفی وَاخْتَلَفُوا قـدْمـاً وَ ظَنُّـوهُ مُشْتَقّاً منَ الصُّوف

و لَستُ أَنْحَـلُ هَذَا الإسْمَ غَیْرَ فَتیً صَافی فَصُوفـیَ حَتَّی لُقِّبَ الصُّوفی

مقدمه ص ٦٦

مردم از دیر باز بر سر واژهٔ «صوفی» اختلاف دارند. - بعضی - آن را برگرفته از «صوف =پشم» می دانند. من «صوفی» را جز به جوانمردی که یکدلی کند و یکرنگ شود، نمی گویم.

این دو بیت در تاریخ دمشق(ابن عساکر،١٤٢١: ج ٦٤، ص ١١٤)، التمثیل و المحاضرة(الثعالبی، ١٣٨١: ص ١٧٣) و المنتخب من دیوان العرب(شمسی پاشا، ١٤٢١: ج ٢، ص ١٠٥٩) به أبوالفتح بستی اسناد داده شده است.

* * *

صُــوفیَّةٌ مَا رَضُوا لِلصُّوف نِسْبَتَهم حَتَّی ادَّعُوا أَنَّهم مِنْ طَاعَةٍ صُوفُوا

مقدمه، ص ٧٤

این بیت با دو بیت دیگر در دیوان لزوم مالا یلزم أبوالعلاء المعرّی چنین آمده است:

صُوفیَّةٌ مَــارَضُــوا لِلصُّوف نِسْبَتَهُم حتَّی ادَّعُوا أَنَّهُـم مِنْ طَاعَه صُــوفُوا

تَبَــارَک الله، دَهــْرٌ حَشْـوُهُ کَذِبٌ فَالمَـرْءُ مِنَّــا بِغَــیرِ الحَقِّ مَوْصُوفُ

إنْ أَثْمَرَ الغُصْنُ فَـامْتَدَّت إلیه یَــدٌ تَجْنیه ظُلْماً، فَلَیْتَ الغُصْنَ مَقْصُوفُ

(أبوالعلاء المعرّی، ١٤٢٤: ج ٢، ص ٥٩)

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

صـوفیه انتساب خود به «صوف:پشم» را نپسندیدند. ادّعا کردند که از پرستش [خدا] آنها را صوفی می نامند.

آفرینا، این دنیا – چقدر– از دروغ پرشده است که به ما صوفیان – نیز– نسبت ناروا می دهند.

ای کاش بریده باد – و خدایش خیرندهاد – آن شاخهای را که میوه داد و دستی ناحق بر چیدن آن دراز شد.

* * *

كانُوا بُرُودَ زمَانِهِمْ فَتَصَدَّعُوا فَكَأَنَّمَا لَبِسَ الزَّمانُ الصُّوفَا

مقدمه ص ۷۸

این بیت از أبوتمام شاعر عصر عباسی است در قصیدهای به مطلع(أبوتمام، ١٤١٨:ج ١، ص ٤٢٦):

أطْلالُهُـــم سَلَبَتْ دُمـــاهَا الهِيفَا وَ اسْتَبْدَلَتْ وَحْشاً بِهِنَّ عُكُوفَا[1]

شـاعر در ایـن قصیده أبوسعید محمد بن یوسف را مدح می کند و به انسان زاهد و عابدی که جانشین او شده و شکست خورده است، کنایه می زند.

بعضی بر این بیت أبوتمام ایراد گرفته و گفته اند چگونه امکانپذیر است که «زمانه» صوف بپوشد. پر واضح است که اینها همگی استعاره است. گوید: آنها بُرْدهای روزگار خود بودند. آنها رفتند و روزگار پس از آنها لباس پشمی نه برتن کرد.

بشّار گوید(بشاربن برد، ١٣٦٩: ج ٤، ص ١١٣):

وَ مَا كُنتُ إلاّ كالزَّمانِ إذَا صَحَـا صَحَوْتُ و إنْ ماقَ الزَّمانُ أمُوقُ

در این بیـت هـم منظور از زمـان، مـردم روزگـار اسـت. من همـچون زمانه، اگـر هوشـیار بود، من هم هوشـیار بودم و اگر خـود را به نادانی می زد من هم خـود را به نادانی می زدم.

و شاعر دیگری گوید[2]:

يقولون: الزَّمـــان بِهِ فَسَـــادٌ وَ هُمْ فَسَدوا وَ مَا فَسَدَالزّمانُ

أبوهلال عسکری نیز این بیت را جزو شواهد استعاره آورده است(أبوهلال، ١٤١٩: ص ٣٠٣).

* * *

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

يا نَاعِمَ الثَّوْبِ ! كَيفَ تُبْدِلُه ثِيابُنــا الصُّوفُ مَـا نَبدِّلُها

مقدمه، ص ۷۸

مادر أبوفراس الحمدانی به حلب پیش سیف الدّوله رفت و با او درباره سربهادادن و آزاد کردن اسیری که داشت، صحبت کرد. سیف الدّوله نپذیرفت و او را ناامید به «مَنْبج» برگردانید. وقتی أبوفراس از موضوع با خبر شد این قصیده را خطاب به سیف الدّولهٔ بن حمدان گفت(ابوفراس الحمدانی، ۱٤۲۱: ص ۲٤۷):

يَــا حَسْرَةً ما أكَادُ أحْمِلُها آخِـرُها مُزْعِج، و أوَّلُها...

يا نَاعِمَ الثَّوبِ: كَيْفَ تُبْدِلُه ثِيابُنــا الصّـُوفُ ما نَبَدِّلُها

دریغا، نمی خواهم این افسوس خود را، که اوّل و آخر آن جز ملال نیست، در دل مخفی دارم ...

ای که جامهٔ نرم و نازک بر تن داری- ای نازپرورد تنعم - ، چسان آن را تغییر می دهی؟ لباس ما پشم است و آن را تغییر نمی دهیم.

* * *

عِلْـمُ التَّصَــوُّف علمٌ لَيْسَ يَعْرِفُــه إلاّ أخــو فِطْنَةٍ بــالحقِّ مَعــْروفٌ

و لَيسَ يَعــْرِفــُه مَنْ لَيسَ يَشْهَـدُهُ و كَيْفَ يَشْهَدُ ضَوْءَ الشَّمْسِ مَكفُوفٌ

مقدمه، ص ۸٤

علم تصوف علمی است که جز آنانکه حق شناسند آن را نشناسند و آن که آن را نشناسد، نمی داند و نابینا چگونه نور آفتاب بشناسد. تا کسی آن را نبیند، نمی شناسد و چگونه نابینا نور آفتاب ببیند.

* * *

كــانَتْ لِنَفْســى أهــْواءٌ مُفــَرَّقَةٌ فَاسْتَجْمَعَتْ مُذْرَأتْكَ العَينُ أهــوائی

فَصَـارَ يَحْسُـدُ نی من كُنْتُ أحْسُدُه وَ صِرْتُ مَولَی الوَرَی إذ كُنْتَ مَوْلائی

تَــركتُ لِلنــَّاسِ دُنياهُمُ و دِينَهُم حُبّاً لِذكْــرِكَ يا دينــی و دنيــائی

مقدمه ص ۱۰۱

این سه بیت که در جامع الأسرار و منبع الأنوار شیخ سید حیدر آملی(حیدر آملی، ۱۳٤۷: ص ۵) نیز بدون ذکر نام گوینده آن آمده از أبوالمعالی عبدالملک بن أبی نصربن عمر از اهل جیلان

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

است. او فقیهی فقیر و متعبد و زاهد بود و خانه نداشت. او بیشتر در مساجد مهجور بیتوته می کرد. او در سال ٥٤٥ هـ فوت نمود(سبکی، ـــ، ج ۷، ص ۱۸۹؛ ج ۹، ص ۳۱۵ و ابن کثیر، ١٤٢٢: ج ۱۲، ص ۷۳۸).

دلم آرزوهای پراکنده ای داشت، وقتی تو را دیدم آرزوهایم فراهم آمد. پس کسی که به او حسد می بردم کنون به من حسد می برد و پس از اینکه تو مولای من شدی من مولای همگان گشتم. به یاد تو ای دین و دنیای من، دین و دنیای مردم به آنان واگذاشتم.

* * *

تَرَکْتُ هَوَی لَیْلی و سُعْدی بِمَعْزِلٍ وَ عُدْتُ إلی مَصْحُوبِ أوَّلِ مَنْزِلِ
وَ نَادَتْنی الأشْواقُ مَهْلاً فهذه منازلُ مَن تَهوی رُوَیْدَکَ فَانْزِلِ
غَزَلْتُ لَهُم غَزْلاً رَقیقاً فَلَمْ أجِد لِغَزْلَیَ نَسَّاجاً فَکَسَّرْتُ مِغْزَلی

مقدمه ص ۱۰۳

بیتها از أبوحامد محمدبن أحمد الطوسی الشّافعی معروف به امام غزالی است. در شذرات الذّهب به نقل از کتاب «زادالسّالکین» شیخ علاء الدین علی بن الصیرفی نویسد که قاضی أبوبکربن العربی نقل کند:

«امام غزالی را در بیابان با عصایی به دست، دلقی بر دوش و نیم مشکی بر گردن دیدم. و او را در بغداد دیده بودم که حدود چهار صد نفر از بزرگان و دانشمندان در مجلس درس او حاضر می شدند. پس به او نزدیک شدم و سلام کردم و گفتم: ای امام، آیا تدریس در بغداد بهتر از این نیست؟ امام چپ چپ نگاهی به من انداخت و گفت: لَمّا طَلَعَ بَدرُ السَّعادَةِ فی فلکِ الإرادةِ – أو قال: سماءِ الإرادةِ – و جَنَحَتْ شَمسُ الوُصولِ فی مَغَاربِ الأصول: ترکتُ هَوَی لَیلی و سُعْدی بِمَعْزِلٍ..»(ابن العماد الحنبلی، ١٤١٩: ج ٤، ص ١٤٦).

عشق لیلی و سعدی را به یکسو گذاشتم و به سر وقت همراه نخستین منزل رفتم، شوقهایم به من گفتند: لختی بپای، اینجا خانه های کسی است که دوست می داری، آرام باش و فرود بیا. برای آنها نخهایی رشتم، چون برای رشته ام بافندهای نیافتم، دوکم شکستم.

* * *

إذَا مَا ظَمِئْتُ إلی رِیقِهِ جَعَلْتُ المُدامَةَ مِنْه بَدیلا

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

و أيْنَ الْمُدَامَةُ مِـنْ رِيقِهِ وَ لكن أُعَلِّلُ قَلْباً عَليـلا

ص ٢٤

این دو بیت درمعاهدالتنصیص(العباسی، ١٣٦٧: ج ٢، ص ٣٥٩) به أبوبکر خوارزمی و در الوافی بالوفیات(صفدی، ١٤٢٠، ج ٦، ص ١٧٨) و معجم الادباء(یاقوت، ١٤٢٠:ج ١، ص ٤٣٦) به أبوالحسن أحمدبن جعفربن موسی بن یحیی بن خالدبن برمک معروف به جحظهٔ البرمکی الندیم، نسبت داده شده است.

لقب جحظهٔ را ابن المعتز به او داد و جحظهٔ کسی را گویند که چشمانش از حدقه بیرون زده باشد. تولد او در سال ٢٢٤ هـ و وفات او در شعبان ٣٢٤ هـ اتفاق افتاد(همان ، ج١، ص ٤٣٦).

لازم به یادآوری است که واژه اخیر، مصرع چهارم در معجم الأدباء «غلیلاً» و در الوافی بالوفیات « قلیلاً» ثبت شده است.

چون تشنه آب دهن او شدم، شراب را به جای آن قرار دادم، شراب کجا و آب دهان او کجا، ولی – با این کار – دل بیمار خود را مشغول می دارم.

* * *

رَقَّ الزُّجَاجُ و رَقَّت الخَمْرُ فَتَشَابَهـا فَتَشَـاكَلَ الأمْـرُ
فكأنَّما خَمْرٌ و لا قَــدَحٌ و كَأنّما قَدَحٌ وَ لَا خَمــرٌ

ص ٣٦

مقطـوعه ای دو بیتـی از صاحب بن عباد(صاحب بن عباد، ١٤١٢، ص ١٧٦) در وصف شراب است. ترجمه فارسی این دو بیت به شعر، که منسوب به فخرالدین عراقی است، چنین است:

از صفای می و لطـافت جــام به هم آمی خت رنگ جــام و مدام
همه جام است و نیست گویی می یا مـدام است ونیست گویی جام

بـرای اطـلاع بیشتر به وفیات الأعیان ج ١، ص ٢٣٠، البدایهٔ والنهایهٔ ج ١١ ص ٣٨٢، یتیمهٔ الدهر، ج٣، ص ٣٠٤ و شذرات الذهب ج ٣، ص ٢٤٠ مراجعه شود.

* * *

وَ مَنْ يَک ذَافمِ مُرٍّ مَريضٍ يَجِدْ مــرّاً به الماء الزّلالا

ص ٥٢

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

بیت از متنبّی است در قصیدهای که بدربن عمّار را مدح می کند(متنبی، شرح برقوقی،ـــ ج ۳، ص ٣٤٤).

* * *

مَنْ غُصَّ دَاوَی بِشُرْبِ المَاءِ غُصَّتَه فَکَیفَ یَصْنَعُ مَنْ قَدْ غُصَّ بالمـــاءِ

ص ۵۸

این بیت معروف در منابع متعدد از جمله التمثیل و المحاضَرة(ثعالبی، ۱۳۸۱: ص ۲۵۷)، نهایة الأرب(نویـــــــری، ج ۱، ص ۲۵۹)، عقدالفـــــــــرید(الاندلســـــــی، ١٤١٦: ج ۳، ص ۵۰) و معاهدالتنصیص(عباسی، ١٣٦٧:ج ۱، ص ۳۲۰) بـدون اسـناد آمـده است. درکتاب نتائج الأفکار القدسیة فیبیان معانـی شـرح الرسـالة القشـیریة(العروسـی، ـــــ , ج ۱، ص ۱۲۷) ایـن بیت در مقطوعهای شش بیتی به عارفهای اسناد داده شده است.

أبونواس گوید:

غَصصتُ مِنک بما لا یدفَعُ المـــاءُ وصَحَ حبُّک حتّـــی مـا بـه داءُ

(عباسی، ١٣٦٧: ج ۱، ص ۳۲۰)

خبز أرزی گوید:

بالماء أدفـع شیئاً إن غصصتُ به فما احتیالی و غَصّی مِنْکَ بالماءِ(همان)

و أبوالبغل گوید:

مَنْ غَصَّ بالزّادِ سَاغَ الماءُ غُصَّتَه فَکیفَ یَصْنَعُ مَن قَد غَصَّ بِـالماء

(شمسی پاشا، ١٤٢١: ج ۱، ص ۱۱۰)

* * *

لَوْ لَـــم تَحـلُ ما سُمیتْ حـالاً و کـلّ مـــا حـــالَ فَقَـدْ زَالاَ

ص ١٢٦

ثعالبـی در یتـیمة الدّهـر ایـن بـیت را با بیت زیر در ترجمه حال خلیع شامی آورده امّا در صحت اسناد این دوبیت بدو شک کرده است(ثعالبی، ١٤٠٣:ج ۱، ص ٣٣٤).

انْظر إلی الظّلّ إذا ما انتهی یأخُذُ فی النَّقصِ إذا طَالَا

* * *

یاذَا الّذی زَارَ و مَـازَارَا کَـــأنَّـــهُ مُقْتَبِـسٌ نـاراً

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

مَرَّ بِبابِ الدَّارِ مُسْتَعجلاً مَا ضَرَّهُ لَـو دَخَل الدَّارَا

ص ۱۲۷

شریشـــی در شـــرح مقـامـات حریری، این دو بیـت را با بیـتی دیـگر در بخـش «نَبذٌ ممّا قیـل فی الزّائر» شاهد برای کوتـاه بودن زمـان دیـدار آورده و آنها را به أبوالشـیص نسبت داده است(الشّریشی،۱٤۱۸: ج ۲، ص ۲۲۹):

یـــا حَبَّذا الزَّوْر الّذی زَارَا کَـــأنَّـــه مُقْتَـبِسٌ نـــــَارا

نَفْسی فداء لک مِـن زَائـرِ ما حَلّ حَتّی قیل قَد سَارا

مَرَّ بِبَـابِ الـدَّار فَاجْتازَهاَ یـــا لَیْتَـه لَو دَخَل الـدَّارا

(الجبوری، ۱٤۰٤)

ای خوشا دیدار کنندهای که دیدن کرد ـ و رفت ـ گویی به گرفتن آتش آمده است. جانم فدای دیدارکنندهای چون تو، که نیامده، گفتند: رفت. او شتابان به در خانه رسید و گذشت، ای کاش به خانه در می آمد.

عباسی در معاهدالتنصیص نیز بیتها را به أبوالشیص نسبت داده است(عباسی، ۱۳٦۷: ج٤، ص ٥٥).

* * *

قَدْ تَحَقَّقْتُکَ فی السِّرِّ فَنَـاجَـاکَ لِسَانی

فَاجْتَمعْنَـا لِمَعَـانٍ وَافْتَرَقْنَـا لِمَعَـانٍ

إنْ یَکُنْ غَیَّبَکَ التّعظیـ مُ عن لَحْـظِ العَیَـانِ

فَلَقَدْ صَیَّـرَکَ الوَجـ دُ مِنَ الأحشَـاء دانِ

ص ۱۲۸

ایـن بیتها را صاحب رسالهٔ قشیریّه(فروزانفر، ۱۳٦۷: ص ۱۰٦) و اللُّمع(السراج الطوسی، ۱۳۸۰: ص ۸٤) به جنید و ابن کثـیر در البدایهٔ و النهایهٔ به حلاج نسبت داده و بدین صورت آورده اند:

قَدْ تَحَقَّقْتُک فـی سِـرٍّ ی فَخَاطَبَکَ لِسَـانـی

فـــاَجْتَمعْنـــاَ لِمَعَانٍ و افْتَـرَقْنـا لِمَـعَانٍ

إنْ یَکُنْ غَیَّبَکَ التَّعظیـ م عـــن لَحـظِ عیـانی

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

فَلَقَدْ صَيَّرَک الــوَجْــ دُ مِنَ الأحشَــاء دانِ

(ابن کثیر، ١٤٢٢: ج ١١، ص ١٥٩)

* * *

فَبَدَا لِيَنْظُرَ كَيْفَ لَاحَ فَلَمْ يُطِقْ نَظَـراً إليــه وَرَدَّه أشْجــَانُه

ص ١٣١

این بیت از قصیدهٔ أبوعبدالله محمدبن صالح علوی است(أبوالفرج الاصفهانی، ١٤١٨: ج ١٦، ص ٣٦٢). او بـر مـتوکل خـروج کـرد. أبوالسّـاج او را دسـتگیر کرده و به سرّمن رأی برد. مـتوکّل سـه سـال او را زندانـی کـرد. سپس او متوکّل را مدح گفت. متوکّل به شرط ماندن در سـرّمن رأی او را از زنـدان آزاد کـرد. او در آنجـا بماند تا به بیماری حصبه درگذشت(بصری، ١٤٢٠: ج ٣، ص ١٠٦٣). او ادیــب و شــاعر بــود و ســال وفــات او را ٢٥٥ یــا ٢٥٢ هــ نوشته اند(صفدی، ١٤٢٠: ج ٣، ص ١٢٩).

قالـی در ذیـل الأمالـی والـنوادر قصـیده را به محمدبن صالح علوی نسبت داده و آن را در یازده بیت به مطلع زیر آورده است(القالی، ٢٠٠٠، ص ١٨٣):

طَرِبَ الفؤادُ و عـادَه أحْزانُه و تَشَعَّبَتْ شُعَبـاً به أشجـانُه

بیت مانحن فیه را صاحب أمالی چنین آورده است:

فَدَنا لِيَنْظُرَ أيْنَ لاحَ فَلَمَ يُطِقْ نَظَــراً إليه وَ رَدَّه سَجــَّانُه

نزدیک شد تا بنگرد کجا درخشید، پس تاب نگریستن او نداشت و زندانبان او را برگرداند.

برای اطلاع بیشتر به وفیات الأعیان ج٥، ص ٣٣٨، نفح الطیب ج ٨، ص ٧، فواتالوفیات ج٣ ، ص ٣٩٢، البدایهٔ والنهایهٔ ج١١، ص ٣٥٣ رجوع شود.

* * *

قَد كـانَ يُطْرِبنـی وَجـدی فــافقدنی عَنْ رؤيةِ الوَجْدِ مَن فی الوَجْدِ موجودٌ

وَ الوَجْدُ يُطْرِبُ مَن فی الوَجدِ راحتُـه والـوَجد عنـدَ حُضـورِ الحـقِّ مَفْقُودٌ

ص ١٣٤

ایـن دو بـیت را در التعـرّف لمذهب اهل التصوف به جنید نسبت داده است(کلاباذی،١٤١٣: ص ١٣٢).

* * *

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

الوَجْدُ عِنْدی جُحُـودٌ مَا لَمْ یَکُنْ عَنْ شُهُودِ
و شَاهِدُ الحَقِّ عِنْـدی یَنْفی شُهودَ الوُجُـودِ

ص ۱۳۵

ایـن دو بیت در التّعرف لمذهب أهل التصوّف(همان، ص۱۳۳)و تاریخ دمشق آمده است و آنهـا را به أبوبکر الشبلی نسبت داده اند. در هر دو مأخذ به جای «ینفی»، «یفنی» آمده است(ابن عساکر، ۱٤۲۱: ج۷، ص ٤۸).

* * *

وَقَفَ الهَوَی بی حَیثُ أنْتَ فَلَیْسَ لی مُتَـــأخـرٌ عَنـْه و لَامَتَقـدِّمُ

ص ۱۳۹

بیت از أبوالشیص الخزاعی پسر عموی دعبل الخزاعی است(الجبوری، ۱٤۰٤: ص ۱۰۱).

صاحب طبقات الشافعیه از قول ابوالقاسم الرّافعی نقل کند که گفت:

«اعْلَـمْ أنَّ النَّاسَ فی الرِّضَا ثَلاثَةُ أقسام: قومٌ یُحسُّونَ بالبَلاء و یکرهُونَه، و لکن یَصْبِرونَ عَلَی حُکْمِـه، و یترکونَ تَدْبیرَهُم و نَظَرَهم حُبّاً لله تعالی، لأنَّ تدبیرَ العَقْلِ لا یَنْطَبِقُ عَلَی رُسُومِ المَحَبَّةِ وَ الهَوَی، قال قائلُهم:

لَـنْ یَضْبِـطَ العَقـْلُ مـا یـُدَبِّرُهُ وَ لاَ تَرَی فی الهَوَی لِلْعَقْلِ تَدْبیرا
کُنْ مُحْسِناً أو مُسیئاً وَابْقَ لی أبَداً وَ کُنْ لَدَیَّ عَلَی الحَالَینِ مَشکُورا

و قَومٌ یَضُمُّون إلی سُکونِ الظَّاهر سُکونَ القَلبِ، بالاجتهاد و الرِّیاضَة، و إن أتی البَلاءُ، بل:

یَسْتَغْذِ بونَ بَلایـاهُم کـَأنَّهُمُ لا یَیْأسُونَ مِنَ الدُّنیا إذَا قُتلوا

و لـذلک قال ذوالنّون المصری: الرَّجاءُ سُرورُ القَلبِ بِمُرورِ القَضَاء، و قالت رابعةُ: إنّما یکونُ العبدُ رَاضیاً إذا سَرَّتْه البَلیَّةُ کَمَا سَرَّتْهُ النِّعْمَة.

و قَـوْمٌ یترکون الاختیار، و یُوافقونَ الأقدار، فلا یبقی لَهُم تَلَذُّذٌ و لا اسْتِعْذابٌ، و لَا راحَةٌ و لا عذابٌ، قال أبوالشّیص، و أحسَنَ:

وَقَفَ الهَوَی بی حیثُ أنت فَلَیسَ لی مُتَـأخّـرٌ عنـه و لا مُتَـقَدَّمُ
أجِـدُ المَلامَةَ فی هَوَاکِ لـذیذَةً حُبّـاً لـذِکْرِکِ فَلْیَلُمْنی اللُّوَّمُ...

(سبکی، ـــ : ج ۸ ص ۱۸٦)

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

عشـق، مرا در آنجا که توهستی نگاه داشت؛ چنانکه برایم پس و پیش رفتن نیست به سبب دوسـت داشـتن [شـنیدن] نامـت سـرزنش را در راه عشق تو گوارا می یابم، پس ملامت گوی ملامت کند...

ابن جوزی نویسد: وا عَجَباً، أوَ یَقْدِرُ المُحِبُّ عَلَی التَّصَرُّف فی قَلْبِه؟ کَلاّ دینُ المُحِبِّ الجَبْر، لِأبی الشیص الخزاعی: وقف الهوی بی حیث...(ابن جوزی، ـــ : ص ٤٣٧).

ابن جوزی در المنتظم(ابن جوزی، ١٤١٥: ج٦،ص ٥٠) ،قالی در أمالی(قالی بغدادی، ٢٠٠٠: ج١ ، ص ٢١٨)، ابـن عـبدربه اندلسـی در عقدالفـرید(الاندلسـی، ١٤١٦: ج٥، ص ٣٣٧) ، ابـن کثیر در البدایهٔ و النهایهٔ(ابن کثیر، ١٤٢٢: ج١٠، ص ٦٧٥) و أبوهلال عسکری در الصناعتین(أبوهلال، ١٤١٩ : ص ١٢٩) بیت را به أبوالشیص خزاعی نسبت داده اند.

أبوالشـیص در آخـر عمـر کـور شـد. تـاریخ وفـات او را ٢٠٠ هجـری یـا قـبل از آن نوشته اند(صفدی، ١٤٢٠: ج٣، ص ٢٤٦).

متنبّی با این بیت مخالف بوده و چنین سروده است:

أ أحبُّه و أحبُّ فیه مَـلاَمَةً إنَّ المَلاَمَةَ فیه مِن أعْدائه

(متنبّی، ـــ : ج١، ص ١٢٩)

آیا می شود او را و سرزنش در عشق او را دوست بدارم ـ هرگز ـ که سرزنش در عشق او از دشمنان اوست.

* * *

فَکَالسَّیْفِ إنْ لاَیَنْتَهُ لَانَ مَسُّه وَ حَدَّاه إنْ خَاشَنْتَهُ خَشِنـانِ

ص ١٣٩

این بیت از أبوالشیص خزاعی است و پیش از آن بیت دیگری است بدین صورت:

کریمٌ یَغُضُّ الطَّرْفَ فَضْلَ حَیَـائه و یَدْنو و أطْرافُ الرِّماح دَوَانی

(الجبوری، ١٤٠٤: ص ١١٢، بصری، ١٤٢٠: ج٢، ص٤٧٢)

صاحب عقدالفرید در بحث از «التَّعرّض و الرَّدّ علیه» نویسد:

«قالت الحکماء: من تعرّض للسُّلْطَان أرداه، و من تَطَامَنَ له تَخَطّاه. و شَبَّهُوه فی ذلک بالرِّیح العاصـفهٔ لا تَضُـرّ بِمـا لَانَ لَها مِنَ الشَّجر و مَالَ مَعَها مِنَ الحَشِیش. و ما استهدفَ لَهَا مِنَ الدَّوح

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

العِظـام قَصَـفتْهُ». و ایـن بـیت را بـدون اشـاره بـه گویـندهٔ آن بـا ذکـر ابیاتـی دیگـر شـاهد می آورد(الاندلسی،١٤١٦: ج ١، ص ٥٩).

بـیت بـدون ذکر نام گوینده در زهرالآداب حصری ج ٢، ص ٢٩٤، بهجهٔ المجالس ج١،ص ٥١٤ و ٥٩٣، شـرح دیـوان الحماسهٔ لأبی تمام ج ٢، ص ٩٥٢، الصناعتین أبوهلال عسکری ص ٢٤٨، دیوان المعانی ج١، ص ١٩١ و ٣١٥ نیز آمده است.

* * *

غَابَتْ صفاتُ القَاطعات أکُفُّها　　فی شاهد هُوَ فی البَرِیَّهٔ أبْدَع
غُیِّبْنَ عَنْ أوْصَافِهِنَّ فَلَم یَکُنْ　　مِـنْ نَعْتِهِنَّ تَلَـذُّذٌ وَ تَـوَجَّعُ
و قیامُ امـرأهِ العَـزیزِ بِنَفْسِه　　یَدَ نَفْسِه ما کانَ یُوسُفُ یَقْطَعُ

ص ١٤٣

این بیتها بدون ذکر گوینده آن در کتاب «التعرّف لمذهب أهل التّصوف»آمده است(کلابـاذی، ١٤١٣: ص ١٤٥).

* * *

وَ إنِّی لَیَعْرونی لِذِکْـراکِ نَفْضَهٌ　　کَمَا یَنْفُضُ العُصْفُورُ بَلَّلَه القَطْرُ

ص ١٨٧

بیت از قصیده أبوصخرالهذلی شاعر عصر اُموی است. تمام قصیده را أبوعلی قالی در أمالی آورده است(قالی، ٢٠٠٠: ج١، ص ١٤٨- ١٥٠).

ایـن بـیت در مـتون به صورتهای گوناگون ثبت شده است. در أمالی قالی و أغانی(أبوالفرج الاصفهانی، ١٤١٨: ج٥، ص ١٩٩) و ... بدین صورت آمده است:

وَ إنِّی لَتَعْرُونی لِذِکْراک هَـزَّهٌ　　کَمَا انْتَفَضَ العُصْفُورُ بَلَّله القَطْرُ

در دیوان الهذلیّین بدین صورت آمده است:

إذَا ذُکِرَتْ یَرْتَاحُ قَلبی لِذِکْرِها　　کَمَا انْتَفَضَ العُصْفُورُ بَلَّلَه القَطْرُ

(السّکری، ـــ: ج٢، ص ٩٥٧)

ابـن عقیل در شرح خود بر الفیه ابن مالک در بحث ازحروف جرّ بیت را شاهد برای تعلیل آورده است(ابن عقیل، ١٤٢٠: ج١، ص ٣٣٠).

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

ابـن هشـام در شـرح الفـیه در مبحث مفعول له به این بیت استشهاد کرده و گفته است که مفعـول له اگر بعضی از شرایط خود را از دست دهد، می تواند با «لامجر» مجرور شود. در این بـیت «لذکْراک » مفعول له است که با «لامجرّ» مجرور شده است، چون فاعل آن غیر فاعل فعل «مُعلَّـل» یعنی «لتَعْرونی» است؛ بلکه فاعل آن « هَزَّة» است و فاعل « ذکْراک» متکلّم است که آن مصدر مضاف به مفعولش است و فاعل آن محذوف است و تقدیر آن « لذکری إیّاک» است.

همچنین صاحب خزانة الأدب این بیت را با توجّه به رأی أخفش و کوفیها شاهد بر حذف «قـد» از سرجمله حالیه ماضی آورده است؛ یعنی «بلّله القطر». امّا بصریها می گویند جمله فعلیه ماضی نمی تواند به دو علّت حال قرار بگیرد. خوانندگان محترم برای اطلاع بیشتر می توانند به کتابهای نحو از جمله خزانة الأدب مراجعه کنند(بغدادی، ١٤١٨: ج٣، ص ٢٤٠).

لازم بـه یـادآوری اسـت که صاحب وفیات الأعیان، بیت را به صورت زیر در ترجمه حال ابن رشیق قیروانی آورده:

وَ إنَی لَتَعْـرونی لذکرک فَتـْرَةٌ کما انتفَضَ العُصْفُورُ بَلَّله القَطْر

و اضـافه کـرده اسـت: هـذا البـیت مـن فرائده، و هو ملتقط من قول أبی صخر الهذلی(ابن خلکان، ـــ :ج ٢، ص ٨٧).

امّا اینجانب بیت را در دیوانی که از ابن رشیق در اختیار دارم، ندیدم(دیب، ١٤١٨).

ابن دحیة در کتاب خود«المطرب من اشعار اهل المغرب»، بیت زیر را:

فـالجَیْشُ یَنْفُضُ حَـوْلَیْه أسنَّته نَفْضَ العُقاب جَنَاحَیها مِنَ البَلَل

با دو بیت دیگر آورده و آنها را به حسن بن رشیق قیروانی نسبت داده است. ابن رشیق این قصـیده را در مـدح المعـزّ بـاریس بـن المنصور سروده است. ابن دحیة این بیت ابن رشیق را ملتقط از این بیت متنبی:

یَهَزُّ الجَیْشُ حَولَک جَـانِبَیه کما نَفَضَت جِناحَیْها العُقاب

و این بیت أبوالهذلی:

إنّـی لَتَعْـرُونی لِذکراک هِزَّةٌ کَمَا انتَفَضَ العُصفورُ بَلَّله القطر

دانسته و التقاط را چنین تعریف کرده است:

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

«معنـی الالـتقاط و یُسَـمی أیضـاً بالتلفـیق و التَّـرتیب، أن یَنْشُرَ الشَّاعر المعانی المتقاربة، و یستخرج منها معنی مُوَلّداً یکون فیه کالمخترع و یَنظُر به إلی جمیع تلک المعانی، فیقوم وحدَه مقام جماعة من الشعراء و هو مما یدَل علی حذق الشاعر و فطنته»(ابن دحیة،ـــــ ص ۵۸) .

* * *

طَفَحَ السُّرورُ عَلَـیَّ حَتّی إنَّنی مِنْ عُظْم مَا قَدْ سَرَّنی أبْکَانی

ص ۱۹۰

بـیت از صـفی الّـدین الحلّی شاعر عصر عثمانی است در قصیدهای به مطلع(الحلّی، ۱٤۱۸: ص ۹۹):

خَلَعَ الرَّبیعُ عَلَـی غُصونِ البَانِ حُلَلاً، فـواضِلُها عـلَی الکُثْبَانِ[۳]

بیت ما نحن فیه در دیوان بدین صورت آمده است:

طَفَحَ السُّـرورُ علیَّ حَتَّی إنَّه مِنْ عظْم مَا قَدْ سَرَّنی أبْکَانی

شادی و سرورم بر من ریزان شد تا جایی که از بسیاری شادی مرا به گریه انداخت.

* * *

پی نوشت

۱ – زنان باریک میان آن خانه های ویران رفتند و جانوران وحشی ساکن آنجا شدند.

۲ – صاحب عقدالفرید در ج ۲، ص ۱۷۴، این بیت را به أبومیاس اسناد داده است.

۳ – بهاران بر قامت درختان جامهای سبزگون پوشاند که دامنش بر ریگزاران کشیده میشود.

منابع

۱- الأغانی، أبوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین، دارإحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان،الطبعة الثانیة، ۱٤۱۸ هـ ۱۹۹۷ م.

۲- الأمالی، أبوعلی اسماعیل بن القاسم القالی البغدادی، الطبعة الثالثة، مطبعة دارالکتب المصریة بالقاهرة، ۲۰۰۰م.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

۳- البدایهٔ و النهایهٔ، للإمام الحافظ أبی الفداء، اسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی.اعتنی بهذه الطبعهٔ، عبدالرحمن اللاذقی، محمد غازی بیضون، دارالمعرفهٔ، بیروت، لبنان، الطبعهٔ السّابعهٔ. ١٤٢٢هـ ٢٠٠٢ م.
٤- تاریخ دمشق الکبیر. ابن عساکر،دارإحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان،الطبعهٔ الأولی، ١٤٢١ هـ ٢٠٠١ م.
٥- ترجمهٔ رسالهٔ قشیریهٔ، با تصحیحات و استدراکات. بدیع الزمان فروزانفر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوّم١٣٦٧.
٦- التعرّف لمذهب أهل التصوّف، أبوبکرمحمدبن اسحق الکلاباذی، دارالکتب العلمیهٔ، بیروت، لبنان، الطبعهٔ الأولی، ١٤١٣هـ ١٩٩٣.
٧- التمثیل و المحاضرهٔ، أبومنصور عبدالملک بن محمدبن اسماعیل الثعالبی، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، دارإحیاء الکتب العربیهٔ، القاهرهٔ، ١٣٨١هـ ١٩٦١م.
٨- جامع الأسرار و منبع الأنوار، شیخ سید حیدر آملی، با تصحیحات و دو مقدمه و فهرستهای هنری کربین، عثمان اسماعیل یحیی، انستیتو ایران و فرانسه، تهران ١٣٤٧/ ١٩٩٩.
٩- الحماسهٔ البصریهٔ، صدرالدین علی بن أبی الفرج بن الحسن البصری، تحقیق و شرح و دراسهٔ: الدکتور عادل سلیمان جمال، الناشر مکتبهٔ الخانجی بالقاهرهٔ، الطبعهٔ الأولی، ١٤٢٠ هـ ٢٠٠٠ م.
١٠- خزانهٔ الأدب و لب لباب لسان العرب، عبدالقادر بن عمر البغدادی، منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیهٔ، بیروت، لبنان، الطبعهٔ الأولی، ١٤١٨ هـ ١٩٩٨ م.
١١- دیوان ابن رشیق القیروانی، جمعه و حققه و شرحه الدکتور محیی الدین دیب، المکتبهٔ العصریهٔ، صیدا، بیروت، الطبعهٔ الأولی، ١٤١٨ هـ ١٩٩٨م.
١٢- دیوان ابن الفارض، الطبعهٔ الأولی، المطبعهٔ امیر، قم، ١٤١١، ١٣٦٩.
١٣- دیوان أبی الشیص الخزاعی و أخباره، صنفه عبدالله الجبوری، المکتب الإسلامی، الطبعهٔ الأولی، ١٤٠٤ هـ ١٩٨٤م.
١٤- دیوان أبی فراس الحمدانی، عبدالقادر محمد مایو،دارالقلم العربی، سوریهٔ، حلب، الطبعهٔ الأولی، ١٤٢١هـ ٢٠٠٠م.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

۱۵- دیوان بشاربن برد، تقدیم و شرح و تکمیل، محمدالطاهربن عاشور، القاهرة، مطبعة لجنة التألیف والترجمة والنشر، ۱۳٦۹هـ ۱۹۵۰م.
۱٦- دیوان الصاحب بن عباد، تحقیق الشیخ محمد حسن آل یاسین، نشر: مؤسسة قائم آل محمد (عج) الطبعة الثالثة، ربیع الثانی ۱٤۱۲هـ المطبعة قم، ایران.
۱۷- دیوان صفی الدّین الحلّی، شرحه و ضبط نصوصه و قدم له الدکتور عمرفاروق الطباع، دارالأرقم، بیروت، لبنان، الطبعة الأولی ۱٤۱۸هـ ۱۹۹۷م.
۱۸- دیوان لزوم مالایلزم (اللزومیات) أبوالعلاء المعری، بروایة الإمام التبریزی، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، ۱٤۲٤هـ ۲۰۰٤ م.
۱۹- ذیل الأمالی و النوادر، أبوعلی اسماعیل بن القاسم القالی البغدادی،الطبعة الثالثة، مطبعة دارالکتب المصریة بالقاهرة، ۲۰۰۰م.
۲۰- شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، شهاب الدین أحمد بن محمدبن العماد الحنبلی، دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، درالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، الطبعة الأولی، ۱٤۱۹هـ ۱۹۹۸م.
۲۱- شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالک، تحقیق الدکتور محمود مصطفی حلاوی، داراحیاء التراث العربی. بیروت لبنان، الطبعة الثانیة، ۱٤۲۰ هـ ۱۹۹۹م.
۲۲- شرح أشعار الهذلیین، صنعة أبی سعید الحسن بن الحسین السّکری، حققه عبدالستار احمد فراج، راجعه محمود محمد شاکر، مکتبةدارالعروبة.
۲۳- شرح دیوان أبی تمام، الخطیب التبریزی،، دارالکتاب العربی، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱٤۱۸ هـ ۱۹۹۸م.
۲٤- شرح دیوان المتنبی، وضعه عبدالرحمن البرقوقی، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان.
۲۵- شرح مقامات الحریری، الشریشی. تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم، المکتبة العصریة، صیدا، بیروت، ۱٤۱۸ هـ ۱۹۹۸م.
۲٦- طبقات الشافعیة الکبری، السّبکی، تحقیق محمد الطناحی، عبدالفتاح محمدالحلو.
۲۷- العقدالفرید، محمد بن عبدربه الأندلسی، مکتب تحقیق التراث، دارإحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، الطبعة الثانیة، ۱٤۱٦هـ۱۹۹٦م.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

۲۸- کتاب الصناعتین، الکتابۀ و الشعر، أبوهلال الحسن بن عبدالله بن سهلالعسکری، تحقیق علی محمد البجاوی، محمد أبوالفضل ابراهیم،المکتبۀ العصریۀ، صیدا، بیروت، ١٤١٩ هـ١٩٩٨م.
۲۹- اللمع،أبونصرالسراج الطوسی، حققه:عبدالحلیم محمود، طه عبدالباقی سرور دار الکتب الحدیثۀ بمصر، مکتبۀ المثنی ببغداد، ۱۳۸۰، ١٩٦٠.
۳۰- المدهش، ابن جوزی، ضبطه و صححه و علق علیه: الدکتور مروان قبانی، دارالکتب العلمیۀ، بیروت، لبنان.
۳۱- مشارق الدراری، شرح تائیّه ابن فارض، سعیدالدین سعید فرغانی، با مقدمات و تعلیقات سیدجلالالدین آشتیانی، انجمن فلسفه وعرفان اسلامی، ۱۳۹۸هـ قمری.
۳۲- معاهدالتنصیص علی شواهد التلخیص: الشیخ عبدالرحیم بن أحمد العباسی، حققه محمد محیی الدین عبدالحمی د، عالم الکتاب، بیروت، ١٣٦٧هـ ١٩٤٧م.
۳۳- معجم الأدباء، شهاب الدین یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی، حققه عمرفاروق الطباع، مؤسسۀ المعارف، بیروت، لبنان، الطبعۀ الأولی،١٤٢٠ هـ١٩٩٠ م.
٣٤- المنتخب من دیوان العرب. خیرالدین شمسی باشا. دارالبشائر. دمشق،الطبعۀ الأولی،١٤٢١هـ ٢٠٠٠ م.
۳۵- المنتظم فی تواریخ الملوک والأمم، ابن جوزی، حققه:الدکتور سهیل زکار، دارالفکر، ١٤١٥ هـ ١٩٩٥ م.
٣٦- نتائج الأفکار القدسیۀ فی بیان معانی شرح الرسالۀ القشیریۀ،زکریابن محمد الانصاری، دارالکتب العلمیۀ، بیروت، لبنان، ١٤٢٠هـ ٢٠٠٠م.
۳۷- نهایۀ الأرَب فی فنون الأدب، شهاب الدین احمدبن عبدالوهاب النویری، دارالکتب العلمیۀ، بیروت، لبنان، الطبعۀ الأولی، ١٤٢٤هـ ٢٠٠٤م.
۳۸- الوافی بالوفیات، الصفدی، دارإحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان،الطبعۀ الأولی، ١٤٢٠هـ ٢٠٠٠م.
۳۹- وفیات الأعیان و أنباء ابناء الزمان، ابن خلکان، حققه الدکتور احسان عباس، دارصادر، دارالثقافۀ، بیروت، لبنان.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]

٤٠- يتيمة الدّهر، الثعالبی. شرح و تحقيق الدكتور مفيد محمد قميحة، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤٠٣هـ ١٩٨٣م.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-21]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1383.2.5.7.8]